

چهل روز سوزِ داغ

چهل روز سوزِ داغ تو این سینه را بسوخت
تیرِ بلا و رنج، ستم، بر دلم بدوخت
گویم حدیثِ درد به تو، عشقِ من، حسین!
اما تو شاهی چه کشیدیم، نورِ عین!
از ظُهرِ سرخِ واقعه تا شامِ تارِ کین
بارید ابر دیده من خون ز سوگِ دین
گودال و تیر و نیزه و سنگِ حرامیان
آتش به خیمه، سیلی و شلاقِ بی امان
هر لحظه بود سخت تر از چهل خزانِ عُمر
هجرِ تو گشت خنجرِ خونین به جانِ عُمر
خون شد دلم حسین! ز جور و جفای شام
لبریزِ جامِ صبر شدم از خدای شام
ساعات بود و سنگ و سرِ نیزه آفتاب
سنگینی نگاهِ حرام و شرف به خواب
لعنت به ظلم و زور و ریا، غاصبانِ دین
در خون فتاد عشق و عدالت به تیغِ کین

در هر بلا و درد، ندیدم به جز جمیل
از باغ رنج، لاله نچیدم به جز جمیل
آن صورتِ جمالِ جمیلِ خدا، تویی
بابِ نجات و آیینۀ کبریا، تویی
برخیز و بین عزیزِ من! این زخمِ جسم و جان
جز خواهرِ حزین تو کس نیست در میان
من بی رُقّیه روی ندارم نظر کنم
بر روی تو، امید که جانم به در کنم
یا صاحب الزمان، مَدَدی کن، ظهور کن
از خاکیان، ریا و ستم را تو دُور کن

تمامی اشعار این سایت، متعلق به هیئت شیفتگان حضرت رقیه (سلام الله علیها) شوش دانیال (علیه السلام) می باشد.
به نیت ترویج فرهنگ غنی شیعه علوی، کپی برداری با ذکر منبع مجاز می باشد.

Mohseniyeh.com